برترین‌های سیال‌ذهن-۱

موج‌ها

رمان «موج‌ها» نوشته ویرجینیا وولف که نخستین بار در سال ۱۹۳۱ وارد بازار نشر شد، یکی از آثار ادبی شاخص در سبک نوشتاری جریان سیال‌ذهن است. این رمان اغلب به‌عنوان تجربی‌ترین اثر وولف درنظر گرفته می‌شود و از تک‌گویی‌هایی تشکیل شده که توسط ۶شخصیت کتاب به زبان آورده می‌شوند: برنارد، سوزان، رودا، نویل، جینی و لوییس. پرسیوال، شخصیت مهم دیگری است که مخاطبان هیچ‌وقت حرف‌هایش را از زبان خودش نمی‌شنوند. تک‌گویی‌هایی که به زندگی شخصیت‌ها می‌پردازند به وسیله ۹متن کوتاه روایت شده به‌صورت سوم شخص از هم جدا می‌شود؛ متن‌هایی که وضعیت‌های متفاوت منظره‌ای ساحلی را در طول یک روز،از طلوع تا غروب خورشید، به تصویر می‌کشند. هم‌زمان با صحبت‌های ۶شخصیت یا «صدای» داستان، وولف با هنرمندی تمام به کاوش در مفاهیمی چون فردیت، خویشتن و اجتماع دست می‌زند. ویرجینیا وولف در ۲۵ ژانویه ۱۸۸۲ میلادی در لندن متولد شد. این نویسنده در طول ۵۹ سال عمر خود، آثاری همچون «خانم دالاووی»، «به‌سوی فانوس دریایی»، «سال‌ها» و «سفر به بیرون» را به رشته تحریر درآورد. به باور منتقدان شکل‌گیری و پیشرفت گونه ادبی «سیلان ذهن» در زبان انگلیسی هم مدیون نوشته‌های این نویسنده است. کتاب موج‌ها با ترجمه غبرایی، در سال‌های اخیر توسط نشرافق در ایران منتشر شده است. این کتاب پیش‌تر با ترجمه پرویز داریوش و با نام «خیزاب‌ها» در ایران به چاپ رسیده بود.

برترین‌های سیال‌ذهن-۲

چهره مرد هنرمند در جوانی

کتاب«چهره مرد هنرمند در جوانی»، نخستین و شناخته‌شده‌ترین رمان جیمز جویس، داستان مرد جوانی به نام استیون ددالوس را روایت می‌کند که برای انتخاب بین شغلی مذهبی یا هنری در تقلاست. با پیشروی داستان، تغییر نمادین شخصیت استیون نمایان می‌شود. او از جوانی سرگشته و مضطرب به فردی حقیقت‌طلب تبدیل می‌شود که شانس به آزمایش گذاشتن ایمانش را دارد. جیمز جویس در ابتدا این کتاب را در قالب شرح‌حالی با ۶۳فصل نوشته بود اما در سال ۱۹۰۷، تم‌ها و قهرمان این داستان را در رمانی ۵فصلی گنجاند. چهره مرد هنرمند در جوانی، با استفاده از توصیفاتی بسیار واقع‌گرایانه و تکنیک سیال ذهن، مخاطب را به درون ذهن و ضمیر در حال شکل‌گیری قهرمان داستان می‌برد و برای کسانی که می‌خواهند لحظاتی را در ذهن یکی از تأثیرگذارترین رمان‌نویسان جهان بگذرانند، معلم و همنشینی منحصربه‌فرد و فراموش نشدنی است. نخستین اثرش دوبلینی‌ها مجموعه داستان‌های کوتاهی است درباره دوبلین و مردمش که برخی آن را داستانی بلند، با درونمایه‌ای یگانه تلقی می‌کنند. جمیز جویس همراه ویرجینیا وولف از نخستین کسانی بودند که به شیوه جریان سیال ذهن می‌نوشتند.

برترین‌های سیال‌ذهن-۳

خشم و هیاهو

یکی از رمان‌های معروف در سبک سیال ذهن، «خشم و هیاهو»، نوشته ویلیام فاکنر است که چهارمین کتاب او و نخستین شاهکار ادبی این نویسنده محسوب می‌شود. این رمان، اثر موردعلاقه خود نویسنده نیز بوده و فاکنر آن را «درخشان‌ترین شکست» خود توصیف کرده است. رمان با پیگیری داستان افول خانواده کومپسون، به ۴بخش تقسیم شده و هر بخش، توسط راوی جداگانه‌ای روایت می‌شود. بخش اول توسط فردی عقب‌افتاده به نام بنجی کومپسون روایت شده و نخستین اتفاقات رمان را با فلاش‌بک برای مخاطب بازگو می‌کند. بنجی که بهره هوشی بالایی ندارد، یادآور اثر تراژیک شکسپیر، مکبث است. او زبان ساده‌ای دارد و خیلی کوتاه و سرراست صحبت می‌کند. بخش دوم، از دید کوئنتین کومپسون تعریف می‌شود. داستان این بخش، حدود ۱۸ سال قبل از وقایع بخش اول اتفاق افتاده و بنابراین، از ساختار خطی پیشروی داستان رمان تبعیت نمی‌کند. بخش سوم توسط سومین برادر کومپسون‌ها، جیسون روایت شده و در روز جمعه قبل از عید پاک می‌گذرد.
جیسون برخلاف برادرانش، بسیار بیشتر روی زمان حال تمرکز دارد و از فلاش‌بک‌های کمتری استفاده می‌کند، گرچه او هم اغلب به اتفاقاتی در گذشته اشاره دارد. بخش چهارم و پایانی کتاب، توسط راوی دانای کل روایت شده و به‌خاطر نقش عمده شخصیتی به نام دیلسی، گاهی اوقات با عنوان بخش دیلسی از آن یاد می‌شود اما او تنها نقش‌آفرین این بخش نیست و شخصیت‌های دیگری نیز، داستان خود را در این قسمت به پیش می‌برند.

هزارتویی بی انتها در جهان ذهنی نویسنده

کامران پارسی‌نژاد در گفت‌وگو با همشهری از پیدایش و جایگاه جریان سیال‌ذهن در ادبیات داستانی می گوید

گزارش
آراسته سلیمی توپقراء
روزنامه‌نگار

کامران پارسی‌نژاد، نویسنده، مترجم و پژوهشگر ادبیات، متولد سال ۱۳۴۲در تهران و دانش آموخته رشته ادبیات انگلیسی از دانشگاه علامه طباطبایی است. فعالیت‌های روزنامه‌نگاری و همکاری با صداوسیما، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، حوزه هنری و پژوهشگاه اندیشه اسلامی را در کنار داوری جشنواره‌های متعدد انتخاب کتاب سال و همچنین تدریس مکاتب ادبی در مراکز فرهنگی در کارنامه کاری خود دارد. از آثار او می‌توان به کتاب‌های «نقد و بررسی آثار و اندیشه جمالزاده»، «ساختار و عناصر داستان: طرح داستان»، «جنگی داشتیم داستانی داشتیم: تحلیل داستان‌های دفاع‌مقدس»، «هویت‌شناسی ادبیات و نحله‌های ادبی معاصر»، «نقد ادبیات منطبق با حقیقت»، «خورشید می‌ماند: داستان زندگی و اندیشه شیخ‌بهایی»، «نقد آثار و اندیشه جلال آل‌احمد»، «رویای شریف»، «خورشید در آتش»، «یک کاروان صد منزل»، «فرصتی برای شیخ»، «شب دنیا» و «جستارهایی در ادبیات داستانی غرب» اشاره کرد. پارسی‌نژاد مطالعات و مقالات متعددی هم در زمینه انواع سبک‌های نوشتاری از جمله تکنیک جریان سیال‌ذهن دارد. با او درباره این تکنیک روایی و جایگاه آن در داستان‌نویسی امروز گفت‌وگو کرده‌ایم.

تکنیک جریان سیال ذهن در داستان‌نویسی، یکی از رویکردهای نوین در نویسندگی است که امروزه طرفداران زیادی در ایران و جهان دارد. شما چه تعریفی از چیستی این تکنیک روایی دارید؟

رمان جریان سیال ذهن، اثری است که موضوع و اندیشه محوری‌اش توصیف جریان سیال ذهن یک یا چند شخصیت‌داستانی است. در این قالب خاص داستانی، تفکر و اندیشه قهرمان داستان، همچون یک فرد حقیقی که به‌صورت طبیعی درحال فکر کردن است، پشت سر هم و سلسله‌وار بیان می‌شود. نویسندگان این نوع داستان، معمولا از شیوه‌های بسیار زیادی در تشریح ژرفای جان آدمی سود می‌برند. صاحب‌نظران و منتقدان ادبی بر این باورند که رمان جریان سیال ذهن، شکل تکامل‌یافته رمان روانشناختی پیش از دوره ویرجینیا وولف و جیمز جویس است. در واقع طلایه‌دار این جریان ادبی، همان رمان روانشناختی است که مارسل پروست از آن با نام «در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته» یا «یادآوری خاطرات گذشته» یاد کرده است. هنری جیمز به‌عنوان دومین طلایه‌دار توصیف جریان‌های فکری درونی انسان در داستان شناخته شده است. او اقدام به خلق شخصیتی در طول داستان کرد که خواننده از طریق ذهن محدود او، می‌توانست با مسائل مختلف در داستان رودررو شود.

با توجه به ذهنی بودن محورهای اصلی قصه در داستان‌های سیال‌ذهن، مضمون و موضوع اصلی آثاری که در شیوه نوشتاری خلق می‌شوند بیشتر در کدام واهه‌ها سیر می‌کنند؟

مضمون و موضوع اصلی این قبیل آثار، اغلب بیان احساسات، مکنونات و گرایش‌های درونی شخصیت اصلی داستان است و آنچنان توجهی به حوادث بیرونی و فیزیکی ندارد؛ به‌طور مثال، رمان معروف مارسل پروست، الهام گرفته از ناکامی‌ها و ناتوانی‌های جوانی او در میان نخبگان پاریسی بود. او در کمال ناامیدی تصمیم گرفت به گذشته خود رجوع کند و برای دست‌یافتن به آرمان‌های خود، از شیوه جریان سیال ذهن استفاده کرد. در غالب آثار مدرن داستانی، قهرمانان توسط قوانین حاکم بر جامعه، طرد و سرکوب شده‌اند. در این قبیل رمان‌ها، حجم زیادی از داستان به توصیف تفکرات نامنسجم و فرّار افراد اختصاص داده می‌شود؛ همچون صحنه بسیار معروف قرارگرفتن ایزابل در کنار شومینه در رمان «تصویر یک خانم» نوشته هنری جیمز که در آن، او باید تصمیم نهایی خود را اتخاذ کند.

با این توضیح، به‌نظر می‌رسد منطق روایی چندانی در این گونه نوشتاری وجود ندارد. در این‌باره توضیحی دارید؟

رمان‌نویسان جریان سیال ذهن، در توصیف حرکت آزادانه ذهن، توجه چندانی به دستور زبان، منطق و جملات منسجم و منظم ندارند. ویرجینیا وولف در مقاله‌ای تحت‌عنوان «شخصیت و داستان» می‌گوید: «شما می‌توانید در طول زندگی روزانه خود، در یک هفته، بیشتر از آنچه من بخواهم برای شما توصیف کنم، به تجربیات ارزنده و غریبی دست یابید. شما یقینا مکالمات بسیار سرگرم‌کننده و جالبی را خواهید شنید. هنگام شب نیز، وقتی به رختخواب خود می‌روید، با سیری از اندیشه‌ها و احساسات پیچیده، گیج و سردرگم می‌شوید. در طول یک روز امکان دارد هزاران ایده به ذهن شما خطور کند. هزاران گرایش‌های درونی و احساسات ممکن است به سراغ شما آید. این اندیشه‌ها و احساسات، در آن لحظه‌ها با هم تلاقی پیدا می‌کنند و به شکل نامنظم و نامرتبطی، در ذهن انسان به‌جریان می‌افتند».

مسئله دیگری که از برایند چنین رویکردی متصور است، فهم دشوار متن از سوی مخاطب است. آیا نویسندگان این جریان ادبی با اشراف به این مسئله، آن را انتخاب می‌کنند؟

اصولا رمان‌های جریان سیال ذهن، وهم‌انگیز و دشوار فهم هستند؛ چرا که نویسنده سعی داشته مجموعه‌ای از تفکرات، ایده‌ها و احساسات نامرتبط و نامنسجمی را که پشت سر هم در ذهن می‌گذرند، در یک قالب ادبی توصیف کند. جدا از ویرجینیا وولف، جیمز جویس و مارسل پروست، نویسندگانی چون دورتی ریچاردسون، ویلیام فالکنر و توماس‌وولف، در گروه نویسندگان جریان سیال ذهن قرار می‌گیرند. یکی از شیوه‌های بیان ضمیر خودآگاه شخصیت داستانی، ایجاد حالت تعلیق و ایست حرکت پیش‌برنده داستان به جلو است. نویسنده برای آنکه بتواند مکنونات ذهنی فرد مذکور را به خواننده نشان دهد، با به تعلیق درآوردن حوادث داستانی، به هدف خود دست می‌یابد. درنظر داشته باشیم که توصیف گرایه‌های ذهن شخصیت داستانی، نیازمند طرحی اولیه و برنامه‌ریزی دقیق از سوی نویسنده است؛ هر چند خواننده احساس می‌کند تصاویر ارائه شده، به‌صورت تصادفی گلچین شده‌اند و هیچ‌گونه ارتباط اصولی میان‌آنها وجود ندارد. در حقیقت، نویسندگان موفق این گونه داستان، به دقت به گزینش صحنه‌ها و ایجاد رابطه علت و معلولی‌قوی مشغول هستند اما از آنجا که داستان حول‌محور تصورات پراکنده یک شخصیت می‌گردد، خواننده به اشتباه فکر می‌کند هیچ‌گونه وحدت و انسجامی در پیرنگ داستانی وجود ندارد. برخی از نویسندگان، تمام پیکره و زیرساخت اثر خود را به اینگونه فعل و انفعالات ذهنی شخصیت‌ها اختصاص نمی‌دهند و تنها در فواصل زمانی مشخص، نقبی به ذهن شخصیت‌ها زده، خواننده را از دنیای درونی آنها مطلع می‌سازند. این در حالی‌است که عده معدودی نویسنده، چون ویرجینیا وولف و جیمز جویس، در آثارشان، تماما به تشریح ذهن نامنسجم یک‌شخصیت می‌پردازند.

آیا چنین وضعیتی باعث نمی‌شود عده‌ای از نویسندگان تازه‌کار، تجربه‌های اولیه و آزمون و خطاهای خود را به اسم این جریان ادبی جا بزنند؟

بله، متأسفانه برخی از نویسندگان کم‌تجربه یا شیاد، برای رهانیدن خود از زحمت ایجاد وحدت و رابطه علی قوی در داستان، با نادیده‌گرفتن نظم و انسجام در پیرنگ اولیه داستان، بی‌مهابا اقدام به توصیف صحنه‌ها و تصاویر نامربوط به یکدیگر می‌کنند، به خیال آنکه اقدام به خلق رمان‌های جریان سیال ذهن کرده‌اند اما باید به یاد داشت که اینگونه آثار، با رمان‌های نویسندگانی چون ویرجینیا وولف و جیمز جویس متمایز است؛ چرا که نویسندگان برجسته این قالب داستانی، به نحو ماهرانه‌ای نظم و وحدت را در داستان‌های خود رعایت کرده‌اند؛ درحالی‌که به ظاهر، حوادث، نامرتبط و نامنظم در کنار هم قرار گرفته‌اند. برای همین، منتقدان ادبی، پس از تحلیل رمان‌های برجسته جریان سیال ذهن، می‌توانند میان حوادث به ظاهر نامرتبط، وحدت و رابطه علت و معلولی حساب شده‌ای را نشان دهند. در این قبیل آثار، نویسنده با خلق آشفتگی و بی‌نظمی ظاهری، به نوعی درصدد است داستان خود را باورپذیر سازد و تصویری به ظاهر حقیقی، از فعل و انفعالات ذهنی و سیر اندیشه‌های آدمی را نمایان سازد.

مسئله زمان و جایگاه آن در داستان‌های سیال‌ذهن چگونه است؟

با کنترل و هدایت جریان سیال‌ذهن می‌توان افسار لگام‌گسیخته زمان را به دست آورد و کاری کرد که شخصیت‌ها طبیعی‌تر و زنده‌تر احساس شوند، گویی خون واقعی در رگ‌های آنان جاری است. خواننده به این طریق احساس می‌کند زمان وجود دارد اما عامل اصلی تعیین‌کننده همه‌چیز نیست. در واقع زمان تحت‌تسلط ذهنیت شخصیت‌ها قرار می‌گیرد و آنها با توجه به خواسته‌های درونی، زمان را به عقب یا جلو می‌کشانند. تکنیک جریان سیال ذهن، چونان دالانی بی‌انتها با انشعابات و دالان‌های فرعی و هزارتو است. اگر بخواهیم از این مسیر بگذریم، باید بر سر هر مسیر انحرافی علامتی به جا بگذاریم تا بتوانیم به‌راحتی به زمان حال بازگردیم. استفاده درست و صحیح از این جریان، نیازمند استعداد و توانایی بالای نویسنده است؛ نویسنده‌ای که می‌بایست به روند و فرایند ذهن انسان آشنا و به تمام مباحث روانشناختی مسلط باشد.

در داستان‌هایی که با تکنیک سیال‌ذهن نوشته می‌شود، شخصیت‌ها چه جایگاهی در اثر دارند؟

تکنیک جریان سیال ذهن، بهترین شیوه توصیف ویژگی‌های فردی و خصوصیات اخلاقی شخصیت‌هاست. معمولا نویسندگانی که از جریان سیال ذهن استفاده می‌کنند به نقش شخصیت‌ها پایبند نیستند. از نظر آنها، شخصیت‌ها وسیله‌ای هستند که نویسنده بتواند از آن طریق به ذهنیت و فعل و انفعالات درونی‌شان پی ببرد؛ به‌عبارت دیگر، واکنشی که شخصیت‌ها به محرک‌ها نشان می‌دهند اهمیت بیشتری دارد. در واقع درک مقاصد و اهداف نویسندگان مدرن، این امکان را برای خواننده فراهم می‌کند تا بهتر با رمان‌های جدید ارتباط برقرار کند. نویسنده با استفاده درست از این شیوه می‌تواند ضمیر خودآگاه شخصیت‌ها را از تمامی حوادثی که طبق قانون علی پیش می‌روند، جدا سازد و پس از آن با فراغت‌خاطر به بررسی مکنونات درونی و خصوصیات اخلاقی شخصیت‌ها بپردازد. در این روش، سرعت حرکت ذهن آنچنان بالاست که نیازی به زمان احساس نمی‌شود که آرام‌آرام خود را به آن برساند.

آیا خصوصیات اخلاقی و ویژگی‌های فردی شخصیت‌های داستانی در اثر رویارویی و تقابل آنان با حوادث و کنش‌های متوالی مشخص می‌شود یا این وظیفه داستان‌نویس است که زمان را متوقف سازد و به‌طور مستقیم به تشریح شخصیت‌ها بپردازد؟

برخی از داستان‌نویسان، یکی از ۲شیوه فوق را انتخاب می‌کنند و عده‌ای دیگر همزمان از هر دو شیوه استفاده می‌کنند. گاهی شخصیتی که در داستان مطرح می‌شود، در سایه ابهام قرار می‌گیرد و خواننده نمی‌تواند به‌راحتی به باطن و اندیشه خالص او دست یابد اما پس از تقابل با حوادث و کشمکش‌های متفاوت، رفته‌رفته خود را نشان می‌دهد؛ گویی تازه متولد شده است و می‌تواند نفس بکشد. گاهی هم ابتدا خصوصیات اخلاقی و روحی اشخاص داستانی مشخص می‌شود. خواننده در این حالت، از همان ابتدا درمی‌یابد که چه انتظاراتی می‌تواند از شخصیت داستانی‌اش داشته باشد. با این حال خواننده باید صبر کند تا نتایج بروز حوادث در داستان مشخص شود. در این زمان خواننده با قیاس میان ویژگی‌های فردی شخصیت‌ها و نتایج واکنش‌ها بهتر می‌تواند شخصیت‌ها را شناسایی کند و رابطه حسی مناسبی با آنها برقرار سازد.

مکث

فرار از حکومت مستبدانه زمان در داستان

در قرن حاضر، توجه خوانندگان به وجوه شخصیتی و عوالم درونی شخصیت‌ها معطوف است. به همین دلیل مباحث روانشناختی جایگاه ویژه‌ای در زیرساخت داستان‌های معاصر دارد. پیشرفت روانشناسان در عالم درونی و ضمیر ناخودآگاه انسان، اکنون عامل بسیار مهم و کلیدی برای گرایش مردم به داستان‌های روانشناختی به‌حساب می‌آید. به همین دلیل نویسندگان معاصر با مطرح ساختن جنبه‌های روانشناختی انسان‌ها و غور در اندیشه و مکنونات درونی آنها، ۲شیوه مرسوم بیان ویژگی‌های فردی افراد را کنار زده و دیگر از طریق رویارویی شخصیت با حادثه یا بیان مستقیم و ایستای شخصیت افراد به طرح مضامین موردعلاقه خود نمی‌پردازند. آنها معتقدند که طرح عوالم درونی و بیرونی اشخاص باعث شده تا خواننده با ذهنیت پویای انسان‌ها آشنا شود. از این رو، نویسندگان با استفاده از جریان سیال‌ذهن به‌راحتی قالب و ساختار اصلی داستان‌های خود را تعیین می‌کنند. در این زمینه زمان نقش مهمی را به‌عهده دارد. باید اذعان داشت که رابطه ضمیر ناخودآگاه با عنصر زمان به‌مراتب پیچیده‌تر از رابطه حادثه و زمان است. نویسندگان با درنظر گرفتن این اصل که تجربه بشری آمیخته‌ای از دانسته‌های حال و گذشته است، توانسته‌اند انقلابی عظیم در جریان بیان خصلت‌های درونی اشخاص به‌وجود آورند. این افراد می‌گویند که طرح مسائل انسانی و طینت انسان‌ها از طریق توالی زمانی، بسیار کسالت‌آور و خسته‌کننده است. در این میان، نویسنده نباید شخصیت‌ها را در زمان گذشته به‌مدت طولانی نگاه دارد و باید پلی قوی و محکم میان زمان حال و گذشته برقرار سازد. اصولا مکانیسم مغز و تحولات عظیم روحی و احساسی، هیچ‌گاه طبق یک برنامه زمان‌بندی شده و به‌ترتیب صورت نمی‌پذیرد بلکه تغییرات و تحولات شخصیتی و درونی، بر اساس تطبیق و تقابل اطلاعات حال و گذشته صورت می‌پذیرد. داستان‌نویسان معاصر برای دست‌یافتن به حقیقت‌مانندی در داستان، خود را موظف به رعایت مکانیسم مغز و فعل و انفعالات روحی و روانی می‌دانند. از یک منظر می‌توان گفت که شیوه جریان سیال ذهن به نوعی فرار از حکومت مستبدانه زمان در داستان محسوب می‌شود. به همین دلیل برای برطرف کردن عامل بازدارنده توالی زمانی، نویسنده می‌تواند با طرح اطلاعاتی که مغز به تازگی دریافت کرده و وقایعی که در گذشته رخ داده، به هدف خود دست یابد. از این طریق، دیگر آثار دچار اطناب و پرگویی‌های راوی نمی‌شود؛ به‌طور مثال کل تحولات روحی و روانی شخصیت‌هایی که مدنظر نویسنده است، به‌راحتی در محدوده زمانی اندکی مطرح می‌شود. البته باید به این نکته مهم توجه داشت که زیاد نگاه داشتن خواننده در جریان‌های ذهنی و فکری شخصیت‌ها باعث شده تا داستان از روند طبیعی و منطقی خود خارج شود و لطمات جبران‌ناپذیری بر پیکره آن وارد سازد.

مرور

تاریخچه و پیشگامان جریان سیال‌ذهن

تکنیک جریان سیال‌ذهن هم مانند بسیاری از روش‌های نویسندگی تاریخچه به نسبت معینی دارد که خاستگاه و تداوم آن در طول دوره‌های تاریخی متمادی را نشان می‌دهد. اصطلاح جریان سیال ذهن، برای نخستین بار توسط فیلسوف و روانشناس آمریکایی و بنیانگذار مکتب «پراگماتیسم»، یعنی ویلیام جیمز، برادر هنری جیمز، در کتابی به نام «اصول روانشناسی»، در سال ۱۸۹۰، به‌کار برده شد و هدفش اشاره و به تصویر کشیدن جریان افکار، احساسات و خاطراتی بود که در مغز انسان‌ها وجود داشته است. البته او برای توصیف رمان از این اصطلاح استفاده نکرد، بلکه بیشتر درصدد تشریح فعالیت و عملکرد ذهن بود.
با این اتفاق اولیه بود که در ادامه بسیاری از نویسندگان در اواسط قرن بیستم باور پیدا کردند که می‌توانند به جای «گفتن» از این موضوع، جریان سیال ذهن را در آثار خود به مخاطبان «نشان» دهند و از این طریق به واقعیت ذهنی انسان‌ها نزدیک‌تر شوند.
همچنین اصطلاح جریان سیال ذهن، نخستین بار در حوزه نقد ادبی توسط «می سینکلر» در سال ۱۹۱۸برای تحلیل رمانی از «دوروثی ریچاردسون» مورداستفاده قرار گرفت. با این حال، این تکنیک مدت‌ها قبل از اینکه نامی داشته باشد، وجود داشت؛ در واقع می‌توان «جریان سیال ذهن» را در آثار قرن نوزدهمی اثر نویسندگانی همچون «ادگار آلن پو»، «لئو تولستوی»، «امبروز بیرس» و بسیاری دیگری مشاهده کرد. این تکنیک در میان نویسندگان عصر «مدرنیسم» به محبوبیت ویژه‌ای دست یافت.
ازجمله نویسندگان مدرنیست شناخته شده‌ای که از «جریان سیال ذهن» در آثار خود بهره می‌بردند، می‌توان از «ویرجینیا وولف»، «ساموئل بکت»، «جیمز جویس» و «مارسل پروست» نام برد اما این تکنیک در سال‌های بعد نیز همچنان موردتوجه نویسندگان باقی ماند و در آثار چهره‌هایی همچون «ویلیام فاکنر»، «جک کروآک»، «فلانری اوکانر» و حتی نویسندگان معاصر مثل «استیون کینگ» هم خودنمایی کرد.

جریان سیال ذهن در طول «جنبش مدرنیسم» که در چند سال قبل و بعد از جنگ جهانی اول به شکوفایی رسید، به‌عنوان یک تکنیک ادبی شناخته‌شده و فراگیر مطرح شد. حتی وقتی «مدرنیسم» جای خود را به جنبش‌های دیگر داد، جریان سیال ذهن به‌عنوان یک تکنیک در نگارش باقی ماند و امروزه نیز همچنان مورداستفاده قرار می‌گیرد.
از دوره مدرنیستی به بعد، نگارش به سبک جریان سیال ذهن پرطرفدار باقی مانده است. دوروتی ریچاردسون، نویسنده انگلیسی و قرن بیستمی که پیشگام تکنیک جریان سیال ذهن به شمار می‌آید، نخستین نویسنده‌ای بود که رمانی کامل و بلند به نام «بام‌های نوک‌تیز» را به سبک جریان سیال ذهن به انتشار رساند.
در حقیقت، در نقد همین کتاب بود که نویسنده انگلیسی، «می سینکلر»، نخستین‌بار اصطلاح «جریان سیال ذهن» را در آوریل سال ۱۹۱۸برای توصیف یک اثر ادبی به‌کار برد. جیمز جویس هم در رمان «اولیس» به وادی سیال‌ذهن قدم گذاشت و به یک روز از زندگی مردی ایرلندی به نام «لئوپولد بلوم» پرداخت. این رمان، قسمت‌هایی طولانی از جملات نوشته شده به سبک جریان سیال ذهن را در خود جای داده که به شکلی شگفت‌انگیز، در به تصویر کشیدن فرایند فکر کردن موفق عمل می‌کند.
جیمز جویس در آثار بعدی خود، حتی پا را از این هم فراتر گذاشت و در کتاب «شب‌زنده‌داری فینگن‌ها» که یکی از پیچیده‌ترین داستان‌های انگلیسی به شمار می‌آید، داستانی عاری از روایت را ارائه کرد. همچنین ساموئل بکت، نویسنده ایرلندی، از بسیاری از تکنیک‌های روایی مشابه با نویسنده هم‌عصر و هم‌وطن خود یعنی «جیمز جویس» استفاده می‌کرد. بکت که بیشتر به‌عنوان یک نمایشنامه‌نویس شناخته می‌شد، مونولوگ‌هایی به سبک «جریان سیال ذهن» را توسط شخصیت‌هایش روایت می‌کرد و بعدها این روش را در رمان‌هایش هم، از جمله «مالوی»، به‌کار گرفت. مارسل پروست، نویسنده فرانسوی هم در اثر جریان‌ساز و ۷جلدی خود یعنی «در جست‌وجوی زمان از دست رفته»، از تکنیک‌های «جریان سیال ذهن» بهره‌برد. در این اثر، حتی خاطره ساده خوردن یک کیک کوچک هم می‌تواند به «بنایی وسیع از یادآوری» تبدیل شود. مخاطبان هنگام خواندن «در جست‌وجوی زمان از دست رفته» در تجربه تک‌تک جزئیات خاطراتی سهیم می‌شوند که همگی در «جریان سیال ذهن» راوی، زندگی می‌یابند.
ویرجینیا وولف، نویسنده انگلیسی، یکی دیگر از شناخته‌شده‌ترین نام‌ها در سبک جریان سیال ذهن است. او از نگارش به این سبک استفاده می‌کرد تا مونولوگ‌های درونی شخصیت‌هایش را با جزئیاتی بیشتر به تصویر بکشد. رمان‌های «خانم دلوی»، «به‌سوی فانوس دریایی» و «موج‌ها» از آثار شاخص ویرجینیا وولف در این زمینه است. ویلیام فاکنر هم در آثاری همچون رمان «خشم و هیاهو» از سبک جریان سیال ذهن استفاده کرده بود اما کتاب «گور به گور» به‌خاطر روش روایت خود از طریق نقطه‌نظرات ۱۵شخصیت مختلف، که هر کدام با استفاده از این تکنیک روایت می‌شدند، نام خود را از سایر آثار ویلیام فاکنر متمایز کرد. همچنین رمان «در راه» اثر جک کروآک، جریان سیال ذهن را به‌عنوان روایت اصلی خود به‌کار گرفت و به اثری جریان‌ساز تبدیل شد. این نویسنده از طریق شخصیت راوی یعنی «سل پردایس» که تا حد زیادی براساس زندگی خود نویسنده به‌وجود آمده است، داستان خود را به شکل جریانی وسیع و بی‌وقفه از افکار روایت کرد. کروآک تمام این رمان را روی یک رول کاغذی بزرگ در ماشین تحریر خود، به شکلی ادامه‌دار و بی‌وقفه نوشت.